

15 ابرقهرمانی که زندگی سختی داشته‌اند

به نقل از زومجی، ابرقهرمانان در اکثر موارد اوضاع خوبی دارند. بدن‌های بی‌نقص، عدم پیروی کامل از قوانین فیزیک و محبوب بودن در تمام دنیا.



به نقل از زومجی، ابرقهرمانان در اکثر موارد اوضاع خوبی دارند. بدن‌های بی نقص، عدم پیروی کامل از قوانین فیزیک و محبوب بودن در تمام دنیا. البته که مدیریت یک خانواده و زندگی شخصی در کنار جنگ با ابرشرورها کار راحتی نیست. اما مزایای ابرقهرمان بودن نیز ارزش سختی‌هایش را دارد. ابرقهرمانان می‌توانند با استفاده از قدرت‌هایشان زندگی را برای خود و دیگران راحت‌تر کنند. اما بعضی اوقات، زندگی با قدرت بزرگ و مسئولیت بزرگ می‌تواند سخت باشد. درد، تنهایی، خیانت و مرگ می‌تواند کاری کند تا زندگی برای یک ابرقهرمان به سختی بگذرد. برخلاف چیزی که به نظر مردم یک ماجراجویی زیبا و زندگی شگفت‌انگیز به نظر می‌رسد، قهرمان بودن می‌تواند کاری عذاب‌آور باشد. در ادامه با ۱۵ ابرقهرمانی که زندگی تلخی داشته‌اند آشنا شوید.

۱۵ - روشاک

«والتر جوزف کوواکس/ روشاک» از دنیایی که می‌بیند متنفر است. وی والدین بی مسئولیتی داشت. وی یک بار در کودکی اش به حدی روی پله‌های اضطراری ایستاد تا انگشتان پایش یخ زدند. در شماره دوم از کمیک Before Watchmen: Rorshach مقداری از دیدگاه «روشاک» نسبت به دنیا پس از یک دعوای گروهی که خیلی‌ها نمی‌توانستند از آن جان سالم به در ببرند نشان داده شد. وی در رابطه با بی عاطفگی دنیا صحبت می‌کند و می‌گوید با پی بردن به این موضوع از یک دنیا ناامیدی و درد و رنج آزاد شد. قبول کردن سختی‌ها به «والتر کوواکس» اجازه داد که در زندگی اش به هدف برسد. رضایت وی از دنیایش به «روشاک» اجازه می‌دهد تا وجود داشته باشد و مانند ماسکی که همیشه روی صورتش می‌گذارد، هیچ ابهامی وجود ندارد. در دنیای وی فقط قربانیان و «روشاک» وجود دارند.

۱۴ - کلاغ

داستان سری اصلی چهار قسمتی به نام The Crow که توسط جیمز ابار نوشته شده به شدت تیره و تاریک است. داستان این سری دردناک است و در بعضی قسمت‌ها حتی خواندنش هم سخت است. ابار با نوشتن این داستان قصد داشت غم از دست دادن همسرش به دلیل تصادف را تسکین بدهد. داستان «اریک دریون/ کلاغ» به اندازه‌ای ناراحت‌کننده است که حتی تمام خشونت‌های جهان هم نمی‌توانند فراتر از آن قرار بگیرند. «اریک دریون» که به شکل وحشیانه‌ای به قتل رسیده توسط غم از دست دادن «شلی»، نامزدش، در حال عذاب کشیدن است. اندوه «اریک» او را از قبر بیرون می‌آورد تا برای گرفتن انتقام به سراغ گروه دیوانه‌های مصرف‌کننده مواد مخدری برود که او و نامزدش را به قتل رساندند. «دریون» به شکل بی رحمانه‌ای به سراغ افرادی می‌رود که همسرش را به شکل وحشیانه‌ای به قتل رساندند. او در میان جستجویش به دنبال انتقام همسرش، به تنهایی در خانه قدیمی خود و «شلی» می‌نشیند و عکس‌های زندگی گذشته‌اش را تماشا می‌کند. «اریک» به بی رحمانه‌ترین شکل ممکن قاتلین همسرش را به قتل می‌رساند.

۱۳ - ریون

از قربانی کردن خود برای نجات گروه «تین تایتانز» در شماره یک تا پنج از سری کمیک‌های The New Teen Titans v1 تا رابطه رومانتیک دردناکش با «کید فلش»، «ریون» در زندگی اش چیزی غیر از غم و اندوه و از دست دادن تجربه نکرده است. وی چندین دفعه کشته شده و دوباره زنده شده، تحت شکنجه قرار گرفته، تحت تعقیب بوده و مدام با خود در جنگ است.

طبیعت شیطانی «ریون» او را به یکی از قدرتمندترین جادوگران کهکشانش تبدیل می‌کند. «ریون» می‌تواند ذهن افراد را نابود کند و قوانین دنیا را تغییر دهد اما نمی‌تواند از هیچ کدام از چیزهایی که انسانیت را به وجود می‌آورند مانند ارتباط برقرار کردن با دیگر انسان‌ها لذت ببرد. وقتی صحبت از شخصی می‌شود که درد کشیده است، «ریون» کسی است که بیشترین تجربه را در این زمینه دارد.

۱۲ - سوامپ تینگ

داستان «الک هالند/ سوامپ تینگ» چندین دفعه نوشته و بازنویسی شد اما در تمام نسخه‌های مختلفش تفاوتی در گذشته تلخش نداشت. یکی از محبوب‌ترین نسخه‌هایش توسط آلن مور در سری Saga of the Swamp Thing نوشته

شد. در آن جا، الن مور «سوامپ تینگ» را به عنوان یک جانور که کاملاً از گل و گیاه ساخته شده بود نشان داد و بخش های کمی از وی «الک هالند» بود. «هالند» تمام تلاشش را می کرد تا دوباره به یک انسان تبدیل شود و دوباره بتواند زندگی کند و بخندد و عاشق شود اما این اتفاق ممکن نبود. «سوامپ تینگ» خیلی زود متوجه می شود که شخصیت گذشته اش مرده و هیچ وقت باز نخواهد گشت و این موضوع باعث افسردگی اش شد.

۱۱ - سایکلاپس

«سایکلاپس» از اولین حضورش در اولین شماره از سری کمیک Uncanny X-Men v1 قهرمانی بوده که برای آدم های خوب و اهداف «چارلز اگزویر» مبارزه کرده است. «اسکات سامرز/ سایکلاپس» به عنوان کسی که مدت ها برای افراد خوب جنگیده بیشتر از هر انسانی سختی کشیده است. «اسکات» که از کودکی اش یتیم بوده در جوانی به یک رهبر تبدیل شد و هیچ وقت فرصت نداشت تا مثل یک جوان معمولی زندگی کند. قدرت های وی غیر قابل کنترل هستند و فقط با شیشه هایی از جنس یاقوت متوقف می شوند. زندگی عشقی اش نیز با تراژدی های زیادی همراه بوده و «اسکات» مجبور بوده مرگ عشقش «جین گری» را به دفعات تماشا کند. «اسکات» همچنین مجبور شد در شماره ۱۱ از سری کمیک Avengers Vs X-Men «چارلز اگزویر»، مردی که بزرگ ترین تاثیر را بر زندگی اش داشت، به قتل برساند. در حالی که «اسکات» با درد و رنج کارش دست و پنجه نرم می کند، همان دنیایی که همه چیزش را برایش قربانی کرده او را به چشم یک تروریست می بیند.

۱۰ - بتمن

«بتمن» یکی از اصلی ترین نمادهای یک ابرقهرمان عذاب دیده است. وی در کودکی شاهد به قتل رسیدن پدر و مادرش توسط یک دزد شد. این اتفاق از آن روز تا به حال هنوز تاثیرش را روی «بروس وین» از دست نداده است. با وجود اینکه «بروس وین» یکی از ثروتمندترین افراد دنیا است و ویژگی های یک رهبر نظیر هوش بالا، کاریزما و ... را دارد، به دلیل حادثه خشونت باری که در کودکی شاهدش بود از نظر ذهنی نامتعادل است. بر خلاف راه تاریکی که برای خود انتخاب کرده، «بتمن» همیشه سعی می کند جنبه های خوب افراد را تا بیشترین حد ممکن ببیند و از برتری هایش استفاده می کند تا بدترین جنبه های دنیا را که خودش نمی تواند فراموش کند از بین ببرد، حتی برای یک لحظه.

۹ - مرد سنگی

«مرد سنگی» یکی از بادوام ترین و تراژدیک ترین شخصیت های انتشارات مارول است. همان پرواز موشکی که با مشکل مواجه شد و بقیه اعضای گروه «چهار شگفت انگیز» را به ابرقهرمانان تبدیل کرد، «بن گریم/ مرد سنگی» را به یک هیولا تبدیل کرد. شرایط «بن» هم یک نفرین بود و هم یک مزیت. «بن» به کارهای خوبی که انجام داده است افتخار می کند اما چیزی که همیشه می خواهد انسان بودن، عشق به «آلیشیا مسترز» و تجربه یک زندگی عادی است. در شماره ۷ از سری کمیک Fantastic Four v5 «بن» پس از مرگ «یوانو» که یکی از ناظرین دنیا بود به این حقیقت پی برد که اگر «جانی استورم» مرتکب یک اشتباه نمی شد، سال ها پیش این اتفاق برایش نمی افتاد. پس از این اتفاق زخم های روحی «بن» سر باز کردند. وقتی که «بن» فکر می کند اگر آن اتفاق نمی افتاد می توانست در تمام آن مدت با «آلیشیا» باشد و با یکدیگر زندگی کنند، دلتنگی «بن» به شکلی نشان داده می شود که دل تمام خوانندگان به درد می آید.

۸ - هنک پیم

احساس وحشت و نگرانی می تواند به شکل های مختلفی خود را نشان دهد و ممکن است بعضی اوقات به دلیل بی کفایتی شخص درگیر با این مشکل باشد. خالق انقلابی «ذرات پیم»، «هنری پیم» یک دانشمند نابغه است که چندین دفعه دنیا را نجات داده است. حتی با وجود این موفقیت ها، «هنک پیم» فاقد عزت نفس است و همیشه خود را فردی بی لیاقت می داند.

در شماره ۲۱۳ از سری Avengers v1، احساسات، استرس و افسردگی باعث می شود تا به کسی که همیشه در کنارش ایستاده یعنی «جنت ون داین/ واسپ» آسیب برساند. او به «جنت» حمله می کند و پای چشمش را کبود می کند. این اتفاق باعث می شود تا ازدواج آن ها به هم بخورد و از گروه «انتقام جویان» نیز کنار برود. از آن موقع به بعد، «هنک» سعی کرد کارهای اشتباهش را جبران کند اما همیشه در اعماق وجودش حس گناه و مشکلات روانی را به همراه خواهد داشت.

۷ - گوست رایدر

«جانی بلیز» در اولین شماره از سری کمیک Ghost Rider v1 روح خود را به شیطان فروخت تا زندگی پدرش که در حال مرگ بر اثر سرطان بود را نجات دهد. او متوجه می شود که شیطان سرش کلاه گذاشته و پدرش به هر حال می میرد.

شیطان «جانی» را به تبدیل شدن به «روح انتقام» نفرین کرد و وی با اهریمنی به نام «زاراتوس» پیوند خورد و نیمی از زندگی خود را به عنوان گوشت راپدر شیطانی گذراند. زندگی وی تبدیل به سرگرمی برای ارباب دنیای زیر زمین یعنی «مفیستو» شده بود.

در سری Ghost Rider: Spirit of Vengeance، «جانی بلیز» هر شب به مدت چند سال مشغول انجام یک مسابقه است و همیشه در تلاش برای دور شدن از مینیون های جهنم که فقط قصد داشتند او را تکه تکه کنند، بود. «بلیز» هر شب موتور سیکلت آتشین خود را تا حداکثر توانش به کار می گرفت اما ناموفق می ماند و در نهایت تکه تکه می شد. این اتفاق تا وقتی ادامه پیدا می کند که مامورین بهشت سر می رسند و به «جانی» پیشنهادی می دهند که قرار است او را از آتش جهنم رها کند. «جانی» خواسته فرشته های بهشت را اجرا می کند اما متوجه می شود که بار دیگر مورد سوء استفاده قرار گرفته است. پس از انتقام گرفتن از فرشته های بهشت که از او برای رسیدن به اهدافشان استفاده کردند، «جانی» باری دیگر نفرین شد تا هر شب تا ابد به مسابقه اش ادامه دهد.

۶ - دردویل

زندگی «مت مرداک» از وقتی که در اولین شماره از سری کمیک Daredevil v1 به دلیل تلاش برای نجات یک عابر پیاده مسن چشمانش را از دست داد تبدیل یک مجموعه ای از اتفاقات ناگوار شد. او چندین دفعه مجبور بوده مرگ دردناک دوستان، خانواده و معشوقه هایش را تماشا کند. او تمام دارایی هایش را از دست داده و بعضی اوقات روحش به چیزی که از آن متنفر است تبدیل شد. «مت» مجبور بوده با احساس گناه عواقب تصمیماتش که باعث عذاب کشیدن دوستان و نزدیکانش شده دست و پنجه نرم کند.

در شماره ۱۰ از سری Daredevil v4، نویسنده ای به نام مارک وید عذاب کشیدن های «پی باک» را به نمایش گذاشت. با احساسات پر آشوبش که توسط قدرت های «کیل گریو» و فرزندان بنفشش افزایش پیدا کردند، «مرداک» با جزئیات کامل توضیح می دهد که چه چیزهایی باعث عذاب کشیدنش می شوند. او به اندازه ای ناامید است که دیگر هیچ قوایی برای مقابله با «مرد بنفش» ندارد. این ماجرا وقتی به پایان می رسد که «کیل گریو» از دردویل می خواهد مقداری از ترسش را به وی نشان دهد و دردویل دندانش را می شکند. ترسیدن چیزی است که دردویل به خوبی با آن آشنایی دارد و به خوبی می داند چگونه با آن مقابله کند.

۵ - روگ

«آن ماری/ روگ» جهش یافته ای است که می تواند انرژی زندگی، قدرت ها و خاطرات افرادی را که با آن ها ارتباط فیزیکی برقرار می کند جذب کند. خوانندگان «روگ» را اولین بار در شماره ده از سری کمیک Avengers Annual در حالی ملاقات می کنند که دارد قدرتمندترین قهرمانان کره زمین را تحت رهبری «میستیک» شکست می دهد. او قدرت های «میس مارول» (کاپیتان مارول) را از وی می گیرد و با آن می تواند تمام گروه «انتقام جویان» را شکست دهد. او کمی بعد در شماره ۱۵۸ از سری کمیک Uncanny X-Men v1 با دو نفر از قوی ترین افراد گروه «مردان ایکس» یعنی «ولورین» و «استورم» رو به رو می شود و آن ها با خوش شانسی می توانند زنده از دست «روگ» فرار کنند.

تصور این موضوع سخت است که یک نفر با این حد از قدرت یک فرد درد و رنج دیده باشد اما موضوعی که مطرح است این است که «روگ» هیچ وقت نمی تواند قدرت هایش را خاموش کند و بدون آسیب رساندن به افراد دیگر با آن ها تماس فیزیکی داشته باشد. این موضوع باعث می شود تا هر نوع ارتباط فیزیکی با هر افراد دیگر غیر ممکن شود. «آن ماری» همچنین هر دفعه که به کسی دست بزند و قدرتش را مورد استفاده قرار دهد به صورت ناخواسته مقداری از خصوصیات شخصیتی آنان در وی باقی می ماند. یک دفعه چیزی نمانده بود تا «روگ» هویت واقعی خود را فراموش کند. او در نهایت از روی ناامیدی در شماره ۱۷۱ از سری Uncanny X-Men v1 به سراغ کمک «چارلز اگزویر» می رود و به یکی از اعضای گروه «مردان ایکس» تبدیل می شود. «روگ» از آن زمان تا امروز در حال گشتن به دنبال روشی برای رهایی همیشگی از قدرت هایش است.

۴ - ولورین

«جیمز هاولت/ ولورین» در زندگی اش بیشتر از هرکسی در دنیای کمیک های مارول ماجراجویی و اتفاقات مختلف را تجربه کرده است. در حالی که «لوگان» همیشه در حال نجات جان دیگران، دنیا و حتی بعضی اوقات جهان هستی بوده، وی همچنین طعم غم و اندوه و درماندگی را نیز به خوبی چشیده است. «لوگان» که قابلیت شفایابی اش به او کمک می کند از هر نوع اتفاقی جان سالم به در ببرد، با انواع و اقسام دردها دست و پنجه نرم کرده است.

از شکنجه شدن غیر انسانی در پروژه «اسلحه ایکس» تا مشاهده مرگ عزیزترین نزدیکانش و حتی بدتر از آن مرگ افرادی که فقط او را می شناختند، «لوگان» همیشه درد و رنج زندگی بسیار طولانی اش را با خود حمل کرده است. وی همچنین همیشه رفتار پرخاشگرانه ای دارد که خارج از کنترل خود است. این جنگ درونی «لوگان» با ذات وحشی اش همیشه ادامه داشته است. او دوست دارد انسان بهتری باشد اما همیشه به خوی خشن خود می بازد.

«واندا ماکسیموف/ اسکارلت ویچ» یکی از مخرب ترین جهش یافته های عالم کمیک بوک های مارول است. او می تواند دنیا را به هر شکلی که می خواهد تغییر دهد. «واندا» به اندازه ای قدرتمند است که می تواند حتی ذرات هستی را نیز تغییر دهد. «اسکارلت ویچ» به همراه همسرش، «ویژن»، دارای فرزندان دو قلو بود. در شماره ۵۱ و ۵۲ از سری کمیک Avengers West Coast یک روز شخصی به نام «آگاتا هارکنس» حقیقت را درباره فرزندان «واندا» به وی می گوید و به او اطلاع می دهد که آنان نمی توانند بدون تمرکز کامل وی روی آن ها وجود داشته باشند و در واقع بخش هایی از ارباب جهنم یعنی «مفیستو» هستند. این خبر فراتر از حد تحمل «واندا» است. با وجود اینکه فرزندانش توسط «هارکنس» دفن شدند، خاطرات فرزندانش هر روز برایش زنده می شدند و او به یک فرد شکست خورده تبدیل شد. دیوانگی وی به حدی ادامه پیدا کرد که با استفاده از قدرت هایش دنیایی خلق کرد که جمعیت جهش یافته ها تا ده برابر کمتر از مقدار معمول خود شدند و رویداد House of M شروع شد.

از آن اتفاق به بعد، «واندا» به نجات دهنده دنیا و بشریت تبدیل شد. او چندین دفعه کشته شد و دوباره به زندگی بازگشت و قدرت هایش به جهش یافته ها برای افزایش جمعیت خود کمک کرد. وی همچنین در داستان Avengers Vs X-Men کمک بزرگی برای مقابله با تهدید «قنوس» بود. با وجود تمام این اتفاقات، «واندا» همیشه غم و اندوه فرزندانش و بخش بزرگی از خود را به همراه خود حمل خواهد کرد و از این موضوع ترس خواهد داشت که هیچ وقت مثل سابق نشود.

۲ - مرد عنکبوتی

«پیترو پارکر» از وقتی که یک نوجوان بود با درس درناکی که در رابطه با قدرت و مسئولیت پذیری آموخت به یک قهرمان تبدیل شد. «پیترو» از زمان مرگ دردناک «عمو بن» زندگی اش را وقف مبارزه با جرم و جنایت کرد. تعهد «مرد عنکبوتی» برای محافظت از شهروندان و نبرد با ابرشرورها در سال های گذشته برایش گران تمام شدند.

علاوه بر اینکه «پیترو» هیچ وقت خودش را به خاطر اجازه دادن به یک دزد برای فرار کردن و بعدا کشتن عمویش نمی بخشد، وی همیشه دیگران و حتی عزیزانش را بالاتر از خود قرار می دهد. این موضوع باعث اتفاقات تلخ در زندگی شخصی اش و عذاب کشیدن نزدیکانش شد. در اکثر مواقع این «پیترو» نبود که بهای کارهایش را می پرداخت بلکه خانواده، دوستان و حتی همسرش به خاطر کارهایش عذاب کشیدند.

در داستان One More Day، «پیترو» ازدواجش با «مری جین واتسون» را با نجات داده شدن «زن عمو می» توسط «مفیستو» معامله کرد. در شماره ۵۴۵ از سری کمیک Amazing Spider-Man v1 «پیترو» و «مری جین» عشق و فرزند متولد نشده شان را فدا کردند و قبول کردند تا در دنیایی زندگی کنند که ازدواجشان هیچ وقت اتفاق نمی افتد. «پیترو» همچنین سال ها پیش از این اتفاق در شماره ۱۲۱ و ۱۲۲ از سری Amazing Spider-Man v1 اولین دختری که عاشقش شد یعنی «گوئن استیسی» را به دلیل انتقام جویی «گرین گابلین» از دست داد. «گرین گابلین» که در آن داستان «گوئن» را به گروگان گرفته بود، وی را از بالای پل بروکلین به پایین می اندازد. «پیترو» موفق می شود با تار عنکبوتش «گوئن» را در هوا بگیرد و شدت پرتاب به اندازه ای بود که وقتی او توسط تار عنکبوت متوقف شد گردنش شکست و به این ترتیب بود که «پیترو» اولین عشقش را از دست داد.

۱ - هالک

«بروس بنر» یکی از تراژدیک ترین موارد این لیست است. او سال ها مشغول حمل نفرین شخصیت دیگر خود، یک موتور تخریب به نام «هالک شگفت انگیز»، بوده است. او به خاطر جانور وحشی که هنگام عصبانیت و اضطراب به آن تبدیل می شود مجبور بوده از بین رفتن تمام زندگی اش را برای چندین سال تماشا کند. او چندین دفعه مانند یک حیوان شکار و زندانی شده است. حتی وقت هایی که توانست به سختی به خوشحالی برسد، مدتی بعد این خوشحالی وی از بین می رود. در داستان حماسی World War Hulk، دنیا باید با یک «هالک» که دیگر از همه چیز خسته شده دست و پنجه نرم کند. «هالک» نه تنها از کره زمین تبعید شد، بلکه امپراتوری که برای خود در سیاره «اسکار» خلق کرد نیز از بین رفت و در نهایت عشقی که پیدا کرد نیز از وی گرفته شد. او اعضای گروه «ایلومیناتی» یعنی «تونی استارک»، «بلک بولت» و «دکتر استرنج» را مقصر می داند که رای به تبعید وی دادند. وقتی که «هالک» به کره زمین بازمیگردد، او یک دانشمند نابغه عذاب کشیده نیست بلکه یک فاتح انتقام جو و غیر قابل کنترل است.